



پرتال جامع علوم انسانی
شرکت سهامی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حاصل عمر امام (ره)

دوازدهم اردیبهشت هر سال روز معلم است: روزی که در مدارس جشن می گیرند و به معلمان هدیه می دهند: هدایایی معمولاً ناقابل در حد یک شاخه گل، تنها به رسم قدرشناسی. این وجیزه، هدیه ناقابل است به پیشگاه زنده و حاضر و ناظر مردی که به حق معلم انقلاب بود، تنها به نشانه قدرشناسی



مطهری جزو معدود شاگردان علامه بود که استاد حاضر بود با او عکس دو نفره بگیرد

بودند. بعدها که مقدمات را تمام کرد کلاس های اصول و فلسفه امام (ع) را هم می رفت. حوزه علمیه قم مطهری را سر شوق آورده بود. به جز درس امام (ع)، کلاس های آیت الله بروجردی را هم از دست نمی داد. مدتی بعد با علامه طباطبایی آشنا شد. علامه الهیات و شفا می گفت. مطهری که شیفته فلسفه بود، سر مست درس های علامه می شد. خیلی نگذشت که بقیه از نوع احترام علامه به مطهری فهمیدند مرتضی شاگرد خاص علامه است. شاگردی که علامه بهش اجازه می داد با هم عکس دو نفره هم بگیرند.

مرتضی بعد از ۱۵ سال طلبگی کردن و درس خواندن سناکش را بست، دست زن و بچه اش را گرفت و آمد تهران. اینکه چه شد این تصمیم را گرفت خودش ماجرای دارد. اما هر چه بود آمد تهران و در مدرسه مروی تدریس را شروع کرد. روزها روزهای داغ کمونیست ها بود. روزهای کارگر و کشاورز گفتن، طبقات جامعه را مرور کردن و نتایج ضد دینی گرفتن. روزهایی بود که حزب توده در دانشگاه ها جا پای خوبی پیدا کرده بود. اینجا بود که رفت و در امتحان مدرسی دانشگاه تهران شرکت کرد و بر گه امتحانش همه را شکست زده کرد. از آن به بعد شد استاد دانشگاه تهران. استادی که بجز کلاس رفتن و از فلسفه قدیم و جدید گفتن و الهیات درس دادن، از همان سال اول در انجمن اسلامی دانشگاه جلسه تفسیر قرآن گذاشت. طولی نکشید که دانشجویهای دانشکده الهیات با انگشت به هم نشان می دادند. استادی که ظهرا غذای دانشگاه را نمی خورد و می گفت حقوق من آن قدر هست که بتوانم از خانه ناهارم را بیاورم. به بچه های می گفت تا جایی که می توانی بی وضو دانشگاه نیایی. در سش را که شروع می کرد کلاس سر تا پا گوش می شدند که مبادا چیزی از حرف هاش را از دست بدهند. به جز اینها، آوازه سخنرانی های علمی و پر شور و حالش در مسجد نارمک هم دهان به دهان بین مذهبی های تهران می گشت. تا این که حوادث سال ۴۲ اتفاق افتاد. بعد از حمله کماندو ها به مدرسه فیضیه، امام (ع) از وعظ و علما خواست که در محرم ساکت نباشند و افشای کنند. همین طور هم شد. سخنرانی های تند و تیز مطهری در محرم سال ۴۲ باعث شد تا ۱۵ خرداد ۴۲، ساواک او را هم در لیست باز داشتی ها بنویسد. مطهری بعد از ۴۳ روز از زندان آزاد شد. اما از آن به بعد ساواک او را به عنوان یک عنصر خرابکار می شناخت. برای همین هم نمی خواست مطهری در دانشگاه تهران درس بدهد و آمد و شد کند. سال ۴۶ وقتی پروفیسور رضا رئیس دانشگاه تهران شد و فهمید که هنوز به مطهری حقوق دانشجویی می دهند نه استادی، نامه ای به مقامات بالاتر نوشت و در آن اعلام کرد که ایشان پانزده سال است استاد هستند و شما دارید حقوق معلمی به ایشان می دهید. بعد از بقیه استادها هم خواست نامه را امضا کنند. امضا کردند، اما فایده ای نداشت. در نهایت ۴ ماه بعد فقط رتبه او را در دانشیاری به پایه دوم ارتقا دادند.

در همان سال، همراه یکی دو نفر دیگر حسینیه ارشاد را تأسیس کرد. قرار بود حسینیه ارشاد به جایی تبدیل بشود که جوان ها بیایند و درباره مسائل روز و سؤالات و دغدغه هاشان چیزی بشنوند. از آن به بعد مطهری یکی از سخنران های ثابت حسینیه ارشاد بود که سخنرانی هاش همه را سر شوق می آورد. سخنرانی هایی که بعدها به صورت کتاب و جزوه بین مردم دست به دست می گشت. دو سال بعد از تأسیس حسینیه ارشاد، وقتی روز عاشورا مطهری درباره مسأله فلسطین سخنرانی کرد همه آنهایی که در سالن حسینیه ارشاد

مطهری کسی بود که جلوی کسانی را که می خواستند بر داشت های شخصی یا تخیلاتشان را به اسم قرآن و دین به خورد مردم بدهند می ایستاد. همه عمرش را تا آن زمان پای همین روشنگری دینی گذاشته بود. اصلا هم با کسی تعارف و شوخی نداشت. یک سال پیش از همین قضیه کتاب گودرزی، یعنی سال ۱۳۵۵، بعد از ۲۱ سال تدریس به زور از دانشگاه تهران باز نشسته شد، فقط به خاطر اینکه جلوی عقاید مارکسیستی یکی از اساتید دانشگاه ساکت ننشسته و او را به مناظره دعوت کرده بود. دانشجویها هم دو دسته شده بودند و بحث های تند و تیزی بینشان در گرفته بود. کار به درگیری بین دانشجویها هم کشیده بود. همین بهانه خوبی شد برای ساواک تا مرتضی مطهری را برای همیشه از دانشگاه دور کند. استادی که سال ۱۳۳۴ برای تدریس وارد دانشگاه تهران شده بود.

آن سال مطهری مثل بقیه، در امتحان مدرسی دانشگاه تهران شرکت کرد. سؤال هار انوشته، بر گه اش را داد و از جلسه رفت بیرون. بر گه ها که به دست مرحوم راشد، رئیس هیات بررسی رسید گفت اگر نمره ای بالاتر از ۲۰ بود به بر گه مطهری می دادم. این شروع تدریس مطهری در دانشگاه تهران بود. از همین سال ها بود که دانشجویهای دانشگاه تهران با استاد مطهری آشنا شدند؛ استاد فلسفه و الهیاتی که هم فقه را خوب می دانست، هم مائترالیسم دیالکتیک را. هم به فلسفه غرب مسلط بود هم به ملاصدرا و بوعلی. اما با این همه هنوز حال و هوای طلبگی داشت. یکی دو کلاس مهم در قم بود که تمام تلاشش را می کرد از دستشان ندهد: درس اخلاق امام خمینی (ع) که پنجشنبه جمعه هادر خانه امام (ع) برگزار می شد و درس فلسفه علامه طباطبایی. مطهری از شاگرد های خوب هر دو کلاس بود. شاگردی که آمدن و نیامدنش، زود به چشم استاد می آمد. علامه علاقه ویژه ای به او داشت. آن قدر که وقتی مطهری سر درس حاضر بود حال و احوال علامه فرق می کرد. می گفت وقتی مطهری می آمد، مطمئن بودم چیزی هدر نمی رود. این استادی که شاگرد یک عکس دو نفره قدیمی هم دارند که از قضای یکی از قدیمی ترین عکس های مطهری هم محسوب می شود. از قبل ترها کمتر عکسی مانده. از روستای فریمان، زمانی که مطهری در آن به دنیا آمده بود؛ از پدر، از مادر؛ از روز های رضاخانی که مرتضی جلوی پای پدر می نشست و قرآن می خواند تا پدر غلط هاش را بگیرد؛ از روز هایی که با ذوق و شوق مسیر خانه تا مکتب را می دوید، از این ها عکس زیادی نمانده. همگی فقط خاطره های پرانگنده ای هستند که از سیزده سالگی اش شروع می شوند؛ زمانی که به پدر و مادرش گفته بود می خواهد برود حوزه. آن روز ها رضاخان آن قدر به روحانی ها فشار آورده بود که کسی جرأت طلبه شدن نداشت. خیلی از طلبه ها درس را رها کرده بودند به این امید که بعدها فرجی بشود. حالا مرتضی درست در همین اوضاع و احوال می گفت می خواهم بروم حوزه. همه نگرانش بودند.

سیزده ساله بود که رفت مشهد. مقدمات را در حوزه علمیه مشهد خواند. علاقه اش به فلسفه را همان جا کشف کرد. بعد از دو سه سالی کوله بارش را بست و راه افتاد سمت قم. آن قدر در کتاب، درس و سؤال های فلسفی اش غرق بود که هیچ وقتی برای کسی نداشت. با اینکه به او سخت تر می گذشت حجره کوچک تری گرفت تا بتواند تنها باشد و مطالعه کند. دوره تنهایی که به سؤال های زیاد، کتاب خواندن های طولانی و درس گذشت. در همین دوران بود که با امام خمینی آشنا شد. درس اخلاق امام (ع) و شخصیت امام (ع) دو گمشده او



به بهانه دوازده اردیبهشت
سالروز شهادت استاد شهید مرتضی مطهری

شهید مطهر

بیست و دوم دی ماه ۱۳۵۸ روز نامه ها با تیتر بزرگ نوشتند؛ رهبر گروه فرقان دستگیر شد. چند روز بعد مردم قیافه اکبر گودرزی، رهبر گروه فرقان را از تلویزیون دیدند. گروهی که یک سال قبل از پیروزی انقلاب شکل گرفته بود و رهبر شان، اکبر گودرزی، چند سالی طلبگی کرده و بعد آمده بود تهران و در یکی دو جا جلسه تفسیر قرآن برگزار کرده بود. دنبال جوان هایی می گشت که پشت سرش راه بیفتند و مریدش بشوند. کتاب حجیمی هم درباره توحید منتشر کرده بود. اما کتابش به محض انتشار، یک مخالف سرسخت پیدا کرد. کسی که همه عقاید و دیدگاه هاش را زیر سؤال برد: مرتضی مطهری.

مر تزی بعد از ۱۵ سال طلیگی، وقتی همه انتظار داشتند در قم بماند و تدریس کند، ساکش را بست، دست زن و بچه هایش را گرفت و آمد تهران



نشسته بودند، از سخنرانی موشکافانه و دقیق او شگفت زده شده بودند. سخنرانی که مطهری باز هم به خاطرش مدتی را در زندان گذراند. کم کم در اداره حسینییه ارشاد مشکلاتی پیش آمد. خط فکری و نوع نگاه مطهری به مسائل با یکی دو نفر از مؤسسان دیگر اصلا یکی نبود و در نهایت سه سال بعد از تأسیس، او از هیات مدیره حسینییه ارشاد استعفا داد و عمده فعالیت هاش را در مسجد الجواد متمرکز کرد؛ مسجد کوچکی در بخش جنوبی تر شهر که سالن کوچکی کنارش داشت و مطهری در آن برای جوان ها تفسیر قرآن می گفت و سخنرانی می کرد. اما همین هم برای ساواک غیر قابل تحمل بود. آنها او را برای همیشه ممنوع المنبر کردند: «مر تزی مطهری از این به بعد تا اطلاع ثانوی اجازه ای هیچ گونه سخنرانی رسمی و خصوصی را ندارد.» اما این حکم هم نتوانست جلوی مطهری را بگیرد. علم او چیزی نبود که با دستور کسی بشود جلوی او را گرفت.

مطهری وقتی فهمید عده ای تحت عنوان مجاهدین می خواهند هر طور شده اعتقادات چپ خودشان را با یک چیزهایی از اسلام مخلوط کنند و به اسم اسلام به خورد جوان ها بدهند دست به کار شد تا هر طور شده التقاطی که این گروه در اعتقاداتشان پیدا کرده بودند را بهشان نشان بدهد. کتاب «علل گرایش به مادی گری» را در جواب این دسته نوشت. کتاب ممنوعی که آن روزها به خیلی ها راه را از چاه نشان داد. فقط همین کتاب هم نبود، چیزهای زیادی نوشت و سخنرانی های مخفیانه بسیاری کرد تا مانع گسترش این عقاید التقاطی بشود.

سال ۱۳۵۵ به هر سختی که بود خودش را به نجف رساند و به دیدار امام (ره) رفت. تا پیش از این، از طریق نامه و دوستهایی که در رفت و آمد بودند با امام (ره) در ارتباط بود. اما یازده سالی می شد که امام (ره) ران دیده بود. کسی جایی ننوشته که آن روز و آن لحظه اول بین امام (ره) و او چه گذشت. اما حتما دیدار استاد و شاگرد بعد از یازده سال دیدنی بوده.

در همان سال بود که مطهری به بهانه دعوت به مناظره یکی از اساتید مارکسیست از دانشگاه محترمانه اخراج شد تا دیگر نتواند به بهانه درس و بحث علمی حرف های خطرناکی در دانشگاه بزند. یک سال بعد سر و کله ای گودرزی پیدا شد. تفاسیر شخصی گودرزی از قرآن و توحید، مطهری را دوباره دست به کار کرد. او در سخنرانی هایش به بنیان های فکری و اساس دیدگاه گودرزی حمله کرد و این نوع برخورد با قرآن را زیر سؤال برد. همین، شروع دشمنی گروه فرقان با مطهری بود.

مطهری همه این نوشتن ها و سخنرانی ها و مطالعات و تحقیقات را داشت وسط جریان انقلاب انجام می داد. جریانی که او از پانزده خرداد و شروعش در سال ۴۲ درگیرش شده بود و هر چه می گذشت داغ تر

گروه های چپ شبهه های زیادی درباره جمهوری اسلامی مطرح می کردند. شبهه هایی که برای پاسخ دادن به آنها به همه نگاه ها به مطهری ختم می شد. او عالم، متفکر و روحانی انقلابی بود که همه عمرش را برای تبیین ایدئولوژی اسلامی صرف کرده بود

خدمتی جدید

برای سفارش آگهی به نیازمندیهای صبح کشور در شهرهای قم • تبریز • مشهد • شیراز

کافی است از تلفن همراه یا ثابت با



تماس بگیرید

راهنمای همشهری

نیازمند مجای صبح کشور